

نامه‌هایی به مقصد بهشت

مژگان طاهری



طاهری، مزگان. ۱۳۶۷-
نامه هایی به مقصد بهشت/ مزگان طاهری . -
بوشهر: دریانورد. ۱۳۸۳
۱۲۴ ص.

ISBN 964-8324-08-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
۱- نامه های فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان
ن ۸۷۶۷۴ الف / PIR ۸۱۴۳/ ۸۶۶/۶۲
ن ۲۸۲ ط ۱۳۸۳
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران ۸۳۰۱۸۹۲۱



نامه هایی به مقصد بهشت

مزگان طاهری

ناشر: دریانورد

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: اول - ۱۳۸۳

چاپ:

بها: ۱۵۰۰ تومان

طرح جلد: میثم مستقیم

حروف نگاری و صفحه آرایی: ا-دشتی زاده

شابک: ۹۶۴-۸۳۲۴-۰۸-۵

نشانی: بندر کتاوه، میدان امام خمینی، جنب مسجد جامع، انتشارات دریانورد

تلفن: ۹۱۲۳۰۳۳۹۱۳

پست الکترونیک: daryanavard_book@yahoo.com

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۷	مقدمه
۹	«نامه اول»
۱۱	«نامه دوم»
۱۴	«نامه‌ی سوم»
۱۷	«نامه‌ی چهارم»
۲۰	«نامه پنجم»
۲۳	«نامه ششم»
۲۶	«نامه‌ی هفتم»
۲۹	«نامه‌ی هشتم»
۳۳	«نامه‌ی نهم»
۳۷	«نامه‌ی دهم»
۴۱	«نامه‌ی یازدهم»
۴۵	«نامه‌ی دوازدهم»
۴۹	«نامه‌ی سیزدهم»
۵۳	«نامه‌ی چهاردهم»
۵۷	«نامه‌ی پانزدهم»
۶۱	«نامه‌ی شانزدهم»

۶۵	نامہ‌ی ہفتم
۶۹	نامہ‌ی ہجدهم
۷۳	نامہ‌ی نوزدهم
۷۷	نامہ‌ی بیستم
۸۱	نامہ‌ی بیست و یکم
۸۵	نامہ‌ی بیست و دوم
۸۹	نامہ‌ی بیست و سوم
۹۳	نامہ‌ی بیست و چهارم
۹۷	نامہ‌ی بیست و پنجم
۱۰۱	نامہ‌ی بیست و ششم
۱۰۵	نامہ‌ی بیست و ہفتم
۱۱۲	نامہ‌ی بیست و ہشتم

مقدمه

می‌شود ننویسی قصه‌ی پردرد جدایی‌ها را، می‌شود پنهانی اشک ریخت و گریه کرد برای از دست دادن عزیزی که دیگر فرصتی برای برگشتنش نیست و باید باور کرد که او برای همیشه رفته است و دیگر برایت لبخند نمی‌زند، اما من قصه‌ی پردرد رفتنش را می‌نویسم تا به او ثابت کنم، زندگی بدون او برای ضربان قلب من ارزشی ندارد، و من شهرزاد تنهای او برای او می‌نویسم، برای نگاههای مخموری که دیگر نمی‌درخشد، برای دستانِ تاول زده‌ای که دیگر برای عشقش نامه نمی‌نویسد، من برای او حرف می‌زنم، شقایقی که به دست من پژمرده شد، برای لب‌های زیبایی که تنها به خاطر من از خنده‌های جوانی‌اش گریزان شد، من شهرزادش با او حرف می‌زنم، از آن حرف‌هایی که دوست داشت از آن حرف‌هایی که قلبم را می‌آزارد. می‌نویسم که ای کاش نمی‌رفت، ای کاش هنوز هم برای این دل بی‌تاب من نامه می‌نوشت و برایم از آن لبخندهای عاشقانه می‌زد من می‌خواهم بنویسم که بهشت از آن من و اوست، بهشت جاودانی که قلب‌های ما را به هم پیوند داد، یک بهشت عاشقانه با کلبه‌ای چوبی که پر است از یاس‌های خوشبو، رازقی‌های طلایی رنگ، همان کلبه‌ای که قرار است من و تو با هم شاپرک‌های عشق را به درونشان هدایت کنیم، فکرش را بکن من و تو، با آن نگاههای عاشق، آن قلب‌های صاف، درون بهشتی رویایی، که پروانه‌هایشان همه و همه، عشق ما را ستایش می‌کنند، آه تو که نمی‌دانی

من چه حالی دارم، تو که نمی‌فهمی چقدر بی‌قرارم تا که نامه‌هایم به مقصد بهشت به دست تو برسد و تو با آن چشم‌های جادویی تماشاگر اشک‌های من باشی، تو که نمی‌فهمی چقدر شهرزاد تو، افسرده و غمین است، و تا چه اندازه دلش می‌خواهد به بهشت تو پر بکشد و با تو و در کنار تو به یک زندگی جاودانه لبخند بزند.

قناری عاشقی که هر لحظه و هر ساعت به یاد توست؛ شهرزاد تو